زندگی نامه امیرکبیر

نام او محمد تقی، فرزند کربلایی قربان پسر حاج تهماسب و فاطمه سلطان خانم دختر شاه محمد بنا بود و در سال ۱۲۲۲ قمری در خانه پدری نزدیک تپه یال قاضی در محله ای در محال فراهان اراک (محله میرزا تقی خانی بعدی) چشم به جهان گشود. خانواده پدری و مادری او از پیشه وران بودند و هر دو در دستگاه قایم مقام (پدر= میرزا بزرگ وزیر عباس میرزای ولیعهد در تبریز، پسر= میرزا ابوالقاسم مقام، مربی و آموزگار پسران ولیعهد و وزیر او در آذربایجان و نخستین صدر اعظم محمد شاه قاجار) به کار مشغول بودند. خانواده امیر مکنتی کافی داشتند و بنا به قباله ای حد اقل مالک یک دانگ از روستای حرّ آباد فراهان بودند. پدر و مادر امیر هر دو سواد خواندن و نوشتن داشتند. محمد تقی که هوشی سرشار داشت همراه فرزندان خانواده قایم مقام زیر دست معلم سرخانه و خود قایم مقام، درس های مکتبی و ابتدایی را فراگرفت. زیرکی و هوش بسیار او احترام و شگفتی همگان به ویژه میرزا بزرگ را برانگیخته بود. او در نامه ای به پسرش درباره محمد تقی در دوران نوباوگی او نوشته است:

«دیروز از کربلایی تقی کاغذی رسید، موجب حیرت حاضران شد. همه تحسین کردند و آفرین گفتند. الحق که «یکاد زیتها یضیئ» در حق قوه مدرکه اش صادق است. . . . . . حقیقت من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می ترسم. فالله و خیر و حافظا و هو الرحم الراحمین. این پسر ترقیات بسیار دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد. . . . باش تا صبح دولتش بدمد».

محمد تقی در زیر دست قایم مقام فن منشی گری را آموخت و در سلک منشیان رسمی دستگاه درآمد و برخی از نامه های دولتی و خصوصی را او از سوی قایم مقام می نوشت و نیز گزارش کارهای آذربایجان را به او و عباس میرزای ولیعهد می فرستاد. پس از دبیری فن حسابرسی (استیفا) را آموخت و در ۱۶ سالگی مستوفی شد (۱۲۴۸ قمری). او اکنون میرزا تقی خان شده بود. نام او در وصیت نامه

عباس میرزا آمده است. «درباب قراء شهناو بکه و سهلین و تنگ کال، نمیدانم هبه است یا خریده ام. اهل دفتر، قایم مقام و میرزا تقی بهتر میدانند. شهادت آن ها معتبر است....». از کاغذی که قایم مقام پس از مرگ عباس میرزا به تهران پیش از حرکت به تهران به میرزا تقی خان که اکنون وزیر نظام آذربایجان بود نوشته، بر می آید که میرزا تقی خان «امور محرمانه و رمز» را به عهده داشته است.

مأموریت بعدی میرزا تقی خان حسابرسی نظام (مستوفی نظام) و به زودی در سی و یک سالگی با درجه سرتیپی (۱۲۵۳) وزارت نظام آذربایجان بود. نخستین سفر او به روسیه در سن ۲۲ سالگی همراه هیاتی که به ریاست خسرو میرزا پسر عباس میرزا برای پوزش خواهی و تسلیت به تزار روس درباره مرگ گریبایدوف (سفیر روسیه در تهران که به دلیل رفتار ناشایست و ناهنجارش به دست مردم تهران کشته شده بود) به سن پترزبورغ رفت. ماموریت میرزا تقی خان در این سفر منشی گروه و در حقیقت خفیه نویسی رفتار هیات و گزارش واقعی به قایم مقام و ولیعهد بود. این هیات به مدت ۱۱ ماه در روسیه ماند. اینان هر روز بنا بر برنامه از یکی از بنیادهای آموزشی و صنعتی روسیه دیدار کرده و شب ها را به میهمانی یا دیدن تماشاخانه ها می رفتند. این سفر برای میرزا تقی خان بسیار آموزنده بود و تاثیر بسیار در پرورش اندیشه و نگرش اجتماعی و سیاسی او داشت. سفر دوم او به روسیه در سال ۱۲۵۳ قمری برای دیدار با نیکلای یکم تزار روس همراه با ناصرالدین میرزای ولیعهد به ایروان (تفلیس) بود. امیر با تزار چند جمله ای به زبان روسی گفتگو کرده است.

سفر سوم میرزا تقی خان به خارج از کشور در سال ۱۲۵۹ به ارزنة الروم (ارز روم) عثمانی برای تعیین مرز غربی ایران و بستن پیمان با کشور عثمانی بود. او در این زمان سی و هفت ساله بود و با درجه سرتیپی و مقام وزارت آذربایجان در امور لشکری و کشوری با اختیار نامه ای با مهر و امضای محمد شاه قاجار با عنوان «وکیل مختار با مقام وزارت» به این ماموریت سرنوشت ساز و بسیار مهم می رفت. این

سفر چهار سال طول کشید و در این مدت میرزا تقی خان برجسته ترین و پایاترین خدمت خود به میهنش را انجام داد. او با موشکافی، دلیری و امانت و پافشاری بسیار در حفظ حقوق حقه کشور ایران، مرز باختری ایران را تعیین کرد و به دولت عثمانی قبولاند. در طول این مدت، دولت عثمانی مستقیم و غیر مستقیم توطیه و کارشکنی کرده و کوشش بسیار در مرعوب و مغلوب کردن او کرد. نیز با به راه انداختن شورش مردم در ارزروم تا پای کشتن او و دیگر نمایندگان ایران پیش رفت. در این شورش، میرزا تقی خان با داشتن بیماری سخت، شخصاً جنگید و شورشیان را پراکند تا سپاه عثمانی در رسید و او را نجات داد. نماینده کشور عثمانی (انور افندی) با پشتیبانی بی دریغ فرستادگان انگلیس (کلنل ویلیامز و لرد رابرت کرزن) و روسیه (کلنل دینز) که در ظاهر با عنوان میانجی در این کنفرانس بودند، از ایجاد هر گونه دردسر و بی نظمی و توهین و تمسخر و تهدید دریغ نورزید. از سوی دیگر رفتار ابلهانه حاج میرزا آقاسی و محمد شاه قاجار و تلون مزاج آنان که باعث صدور فرمان های ضد و نقیض می شد بر دردسرهای میرزا تقی خان می افزود. برخی از این فرمان ها به روشنی بر ضد منافع ایران بودند. امیر با نادیده گرفتن آن فرمان ها در حفظ حقوق حقه ایران پای فشارد و با هوشمندی و کاردانی و بردباری به بستن پیمانی موفق شد که از آن زمان تا کنون پایه ی مناسبات مرزی میان ایران و عثمانی و عراق کنونی بوده است. پس از بستن پیمان، میرزا تقی خان به تهران احضار شد و میرزا جعفرخان مشیرالدوله که تنها ماموریت او گرفتن و آوردن پیمان نامه امضا شده به تهران بود، وادار به قبول «ایضاحات = توضیح ها» شد که در چهار ماده ناقض همه پیمان نامه بود. میرزا تقی خان که اکنون امیر نظام و اتابک اعظم و صدر اعظم ناصرالدین شاه بود، از پذیرش و شناخت و رسمی تلقی کردن ایضاحات سرباز زد زیرا که ایضاحات بدون حضور او انجام شده بود و مشیرالدوله هیچ گونه اختیاری در پذیرفتن ایضاحات نداشته و تنها ماموریت او آوردن پیمان نامه بوده است. همین ایضاحات تحمیلی و غیر قانونی چون استخوانی لای زخم، پایه اختلافات و زد و خوردهای مرزی و خونریزی های بسیار بوده است. در

سال ۱۹۷۵ محمد رضا شاه پهلوی بر پایه پیمان اصلی ارزروم میرزا تقی خان، در پیمان الجزیره صدام حسین رییس جمهور عراق را وادار به شناختن و پذیرش مرز باختری ایران کرد. صدام حسین در سال ۱۹۸۰ با استناد به ایضاحات، پیمان الجزیره را پاره کرده و جنگ هشت ساله عراق با ایران را آغاز کرد که به کشتار بیش از یک میلیون جوان از دو سو و معلول شدن همان شمار یا بیشتر و ویرانی گسترده باختر ایران انجامید. باز هم با استناد به پیمان ارزروم میرزا تقی خان امیرکبیر بود که سازمان ملل حقوق و مرز ایران را در سال ۱۹۸۸ تصویب کرد و قطعنامه ۹۸۵ را برای پایان جنگ صادر کرد. خدمت بسیار بزرگ امیرکبیر به میهنش در خور ستایش بسیار است و امیر تا ابد به گردن ایران و ایرانی حقی گران و کلان دارد. مدت چهار سال اقامت در عثمانی، امیر را با ریزه کاری های تمدن عثمانی و آثار برخورد تمدن غرب با این کشور اسلامی آشنا کرد. در آن زمان اندیشه «تنظیمات جدید» و اصلاحات در عثمانی جریان داشت و آن همه تجربه ای گرانبها برای امیر بود.

او در سال ۱۲۶۴ همراه ناصرالدین شاه به تهران رفت.

زندگی و شخصیت امیر:

—

تاریخ نخستین ازدواج امیر روشن نیست. میدانیم که در هنگام مرگ، تنها پسر او ۱۴ ساله بود. همسر اول امیر، دختر عمویش جان جان خانم نام داشت. او سه فرزند، دو دختر و یک پسر، برای امیر به دنیا آورد. نام پسرش میرزا احمد خان مشهور به امیرزاده بود. او

بعدها با درجه سرتیپی توپخانه، رییس قشون آذربایجان شد و لقب ساعدالملک را دریافت کرد و در سال ۱۲۸۰ لقب امیرتومانی گرفت. گور او کنار گور امیر و عمویش در کربلاست.

دو دختر امیر، یکی به نام سلطان خانم است و نام دیگری را نمیدانیم. یکی از دخترانش همسر عزیزخان آجودان باشی سردار کل، شد و دیگری به عقد میرزا رفیع خان موتمن درآمد. جان جان خانم در سال ۱۲۸۷ در آذربایجان درگذشت.

همسر دوم امیر، ملک زاده خانم ملقب به عزت الدوله، یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه بود. میرزا تقی خان در نخستین سال صدارتش، شاید به دستور ناصرالدین شاه، از جان جان خانم جدا شد. عقد ازدواج او با عزت الدوله روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ پنج ماه پس از آغاز زمامداری او به فرمان و خواست ناصرالدین شاه و علیرغم مخالفت مهد علیا، انجام گرفت. در آن زمان امیر ۴۳ ساله بود و عزت الدوله ۱۶ سال داشت. امیر در نامه ای به ناصرالدین شاه نوشته است:

«از اول بر خود قبله عالم .... معلوم است که نمی خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما این عمل را کردم».

امیر زنش را دوست می داشت گرچه با هم قهر و آشتی داشتند و در بیماریش شب تا سحر بیدار میماند. در یک نامه به شاه می نویسد: دیشب بعد از مرخصی از حضور همایون، منزل آمده دیدم ملک زاده به واسطه درد پستان بسیار بدحال است. فرستادم حکیم آوردند. شب را تا زیاده از نصف شب مشغول معالجه بوده. حالا او و هم این غلام از فضل خدا و تصدق سر قبله عالم حالمان خوب است.

در نامه دیگری به شاه نوشته است:

«این که با خانم صلح اتفاق افتاد، زیاده بجا شد. اما آن که مرقوم داشته اند ملک زاده را برای راحتی شما به امیر دادم، خبر ندارد جان امیر را بلا انداخته است. باری وجود همایون سلامت باشد. بر این غلام می گذرد اما به نمک شاهنشاه روحنا فداه مثل مرگ می گذرد».

فداکاری های این شاهزاده خانم در دوره تبعید و آخرین روزهای زندگی شوهرش در خور ستایش است. امیر از این ازدواج دو دختر داشت که بعدها به امر ناصرالدین شاه به عقد و ازدواج دو پسرش، مظفرالدین میرزای ولیعهد (ام الخاقان مادر محمد علی شاه) و مسعود میرزای ظل السلطان در آمدند. بنابراین محمد علیشاه مخلوع، نوه دختری امیرکبیر می شود. عزت الدوله پس از مرگ امیر، به فرمان ناصرالدین شاه به ازدواج نظام الملک (اعتماد السلطنه بعدی) پسر میرزا آقاخان نوری در آمد. از او جدا شد و دو بار دیگر شوهر کرد و در ربیع الاول ۱۳۲۳ در هفتاد و چند سالگی در گذشت.

امیر را درشت، تنومند، خوش قیافه و با سیمایی گشاده و هوشمند وصف کرده اند. او در جوانی ورزشکار بوده و کشتی می گرفته است. در هوش نابغه ای بود. هیچ نویسنده خودی و بیگانه ای نیست که از زیرکی فوق العاده و نیروی فکر و هوش بسیار و حافظه قوی او سخن نگفته باشد. پشتکاری شگفتی آور داشت. واتسون منشی سفارت انگلیس می نویسد:

«امیر نظام همان اندازه پرکار بود که غیرت مسولیت داشت. روزها و هفته ها گذشت که از بام تا شام کار میکرد و نصیب خود را همان وظیفه مقدس می دانست. دشواری ها و نیرنگها نیز او را از کار سست و دلسرد نمی ساخت».

هم او نوشته است: «در میان رجال اخیر مشرق زمین و زمام داران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان بی همتاست. دیو جانس روز روشن با چراغ در پی او می گشت. به حقیقت سزاوار است که اشرف مخلوقات به شمار آید. بزرگوار

مردی بود».

ویلیامز نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنه الروم گزارش کرده است:

«امیر در عین بیماری شدید هم پرکار بود و این حس مسولیت میرزا تقی خان برای ما سخت تاثیرانگیز بود.... وچنین غیرتی در خور احترام است».

در استحکام اخلاقی او تردید نیست. نویسنده صدرالتواریخ نوشته است:

«این وزیر هم در وزارت مثل نادرشاه بود..... هم مانند نادر عزم ثابت و اصالت رای داشته است».

درستی و راست کرداری او از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست. وزیر مختار انگلیس نوشته است:

«پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است».

دکتر پلاک اتریشی می نویسد: «پول هایی که می خواستند به امیر بدهند و نمی گرفت، خرج کشتش شد».

جنبه دیگر خوی استوار امیر این بود که به گفته و نوشته خویش اعتبار می نهاد. واتسون می نویسد: «امیر نظام به آسانی به کسی قول نمی دهد، اما اگر انجام کاری را وعده می کرد باید به سخنش اعتماد کرده و انجام آن کار را متحقق شمرد».

امیر دلیر و جسور بود. او در کودکی زمانی که به مکتب میرفت از قایم مقام تقاضای قلمتراشی کرد. چون خواهشش برآورده نشد چنان نامه ای به او نوشت که قایم مقام می گوید: «ببین چه تنبیهی از من کرده است. عجب تر این که بقال نشده، ترازوزنی آموخته».

امیر رفتاری متین و سنگین با چشمانی گیرا و سخت نگر داشت. به شخصیت خویش و کاردانی و صفات برجسته اش آگاه بود اما ناسجو و شهرت خواه و خودپسند نبود. هرچه به حکام ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه نگاشته همه را با نام و امر شاه قلمداد کرده است. او را طبعی بلند

بود و به خواری تن در نداد. هیچ گاه رفتار متکبرانه کسی را تحمل نکرد، حتی آنگاه که عزل شد، التماس نکرد. به شاه نوشته است: «اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکار نمی فرمایند. . . . بدیهی ست این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمیداند. تا هر طور که دلخواه شماست. به خدا با کمال میل طالب آن است. . . . . ذره ای استدعا و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به حال نوکری این غلام حاصل آید. حالت مهر خود بوئی که باید می دهد». آنقدر از زبونی ننگ داشت که در آشوب ارزروم که از ضربه سنگ و کلوخ زخمدار گشت، جراحات خود را پنهان داشت و پزشک را سراغ همراهان مجروحش فرستاد و زیردستان را برتر داشت. پس از عزل، آن هنگام که سفیران روس و انگلیس به او برای حفظ جانش پیشنهاد پناهندگی دادند، آن را جا بجا رد کرد و به برادرش که پناهنده سفارت انگلیس شده بود نوشت و تکلیف کرد که از سفارت انگلیس خارج شود. قدرت روانی داشت و به گاه خطر خونسرد و بر اعصابش حاکم بود. حق شناس بود و در اوج قدرت از مخدومش به عنوان «مولای من قایم مقام» یاد می کند و نسبت به بازماندگانش رفتاری بزرگوارانه داشت. سخن کوتاه می گفت و ساده و کوتاه می نوشت. تربیت مستوفی گری و سروکار داشتن با عدد و رقم، دقت خاصی به او بخشیده بود. قلیان می کشید، تکالیف شرعی را انجام می داد. نماز می گذارد و روزه می گرفت و زیارت عاشورا می خواند ولی در فرایض دینی به هیچ وجه متعصب و خشک نبود. روی هم رفته تندرست بود و نشانه ی آن نیروی فوق العاده کار اوست. او گرفتار عفونت مزمن کیسه صفرا بود که قطع می شد و عود می کرد. بیماری پرفشاری خون داشت و به خون گرفتن عادت داشت. پزشکان او در تهران موسی کلکه و ملامحمد بودند. در تحلیل روانشناسی او باید گفت که کمتر در درون خود آسوده و آرام بود. انفعالات نفسانیش نوسان هایی داشت و گاه حالت غم زدگی و افسردگی روانی بر او استیلا می یافت. در نامه ای به ناصرالدین شاه نوشته است: «مقرر فرموده بودند که چرا امروز به «درخانه = دربار» نیامده. علاقی بجز افسردگی نداشت.

افسرده و خسته خیال هستم . . . . . . امروز همه را به خیال گذرانیدم و هیچ حالت بشاشت روی نداد. . . . . خدا به شادلنگی ندهد زیرا خیال مثل درختی ست که از خود کرم بیرون می آورد و کم کم می پوساند تا به جزئی صدمه ای تمام شود». کنسول انگلیس در تبریز که توسط جاسوسانش به احوال میرزا تقی خان آشنایی داشته، نوشته است که امیرگاه تحت تاثیر شور و هیجان سخت می گریست.

زمامداری امیر

پس از مرگ محمد شاه، میرزا تقی خان امیرنظام مامور آوردن ناصرالدین میرزای ولیعهد به تهران را به عهده گرفت. این کار خرجی کلان داشت ولی پولی در بساط کشور نبود. حاج میرزا آقاسی و محمد شاه با ندانم کاری های خود آنچه در خزانه مانده بود خالی کرده بودند. پیش تر، پرداخت غرامت به روسیه بابت شکست فتحعلی شاه کمر ایران را شکسته بود.

میرزا تقی خان از ولیعهد خواست که « دستخطی مرقوم فرمایید که سند تقی، سند من است. آنگاه با این دستخط، هر قدر تنخواه که لازم باشد، فراهم خواهم کرد». پس از گرفتن دستخط، امیر مبلغ سی هزار تومان از یکی از بازرگانان تبریز و چند هزار تومان هم از یک تاجر یونانی مقیم تبریز به نام «سفراندی» وام گرفت و مقدمات سفر شاه جوان هیجده ساله را به تهران آماده کرد و او را به تهران رساند. در « چمن توپچی» اطراف زنجان، ناصرالدین شاه لقب «امیرنظام» به او داد و طی دستخطی او را به عنوان شخص اول ایران در امور لشکری و کشوری برگزید:

«امیر نظام:

ما تمام امور ایران را به دست تو سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می دانیم. همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتقاد و وثوق داریم و بجز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم».

بیش از چهار ماه و نیم از حکومت میرزا تقی خان نگذشته بود که فتنه دامنه داری برای برانداختن او در تهران برپا شد. برپاکننده اصلی این آشوب، برخی از امرا و اعیان دربار بودند و عامل آن دو هزار و پانصد سرباز آذربایجانی پاسدار ارگ دولتی بودند که رشوه گرفتند و طغیان کردند. روز ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۶۵ رو به خانه امیر آورده و عزل او را خواستار شدند. روز بعد آتش فتنه بالا گرفت و زد و خوردی میان سربازان و نگهبانان سرای امیر درگرفت که به کشته شدن دو تن از گماشتگان امیر انجامید. افواج یاغی به ویژه فوج قهرمانیه در عزل و اعدام امیر پافشاری می کردند.

ناصرالدین شاه به هم برآمد و تن درنداد. بنا بر گزارش ها «میانجیانی چند، چون میرزا ابوالقاسم امام جمعه و عباسقلی جوانشیر از محترمین آذربایجان به استمالت سرکردگان فوج آمدند ولی برخی از همان میانجیان از یک سو سربازان را برمی انگیختند و از سوی دیگر مردم را سست می کردند». سرانجام مردم شهر، دکان و بازار و کاروانسراها را بسته و به مقابله با سربازان یاغی پرداختند. این نخستین بار در تاریخ ایران بود که مردم چنین کردند. بار دوم روز سی ام تیر ۱۳۳۰ شمسی برای دکتر محمد مصدق بود. سرانجام سپاه شورشی از در پوزش و

فرمانبرداری درآمدند. امیر هم تدبیر کرد و آنان را بخشید. در نوشته‌های وزیرمختار انگلیس می‌خوانیم که: «در بازگشت امیرنظام به دربار سلطنتی، مردم شهر در پی او روان گشتند، گوسفندان قربانی کردند و استقبال شاهانه‌ای از وی نمودند. امروز برای شاه روزی سرور انگیز بود. در این مملکت هیچ وقت چنین تظاهراتی به نفع وزیری دیده نشده است».

امیر سپاهیان شورشی را بخشید ولی فوج قهرمانیه را به کرمانشاهان فرستاد. اینان در کرمانشاه هم دست از خودسری برنداشتند. پس آنان را به تبریز فرستاد و دستور داد «به قانون نظام» سیاست کردند. در جریان شورش «شایعه بدخواهانه!» ای در شهر منتشر شد که دالگوروکی وزیرمختار روس پنهانی آنان را تحریک کرده بود.!

تا یک سال پس از آغاز زمامداری امیر هنوز امنیت مطلق در سراسر کشور برقرار نشده بود. وزیرمختار انگلیس در پنهان سرآوردن و صدراعظم کردن الهیارخان آصف الدوله که در جنگ ایران و روس سپاهیان خود را پس کشیده و باعث شکست ایران شده بود، می داشت. وزیرمختار روس در اندیشه برگردانیدن بهمن میرزا (تحت الحمایه روس) و صدراعظم کردن او را داشت. هر دو وزیر مختار هرچه می توانستند برای ناآرام نگاهداشتن کشور می کردند. از سوی دیگر سالار الدوله پسر الهیارخان آصف الدوله در خراسان یاغی شده و حکومت آنجا را در دست داشت. امیر با تدبیر و سیاست ویژه خود سرانجام شورش سالار الدوله را خواباند و نفوذ حکومت مرکزی را از رود سند در هند تا عراق عرب برقرار کرد.

دوره زمامداری میرزا تقی خان به عنوان «شخص اول مملکت» در امور لشگری و کشوری از شب شنبه ۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴ (۱۹ اکتبر ۱۸۴۸) تا چهارشنبه ۱۹ محرم ۱۲۶۸ (۱۶ نوامبر ۱۸۵۱) یعنی سه سال و یک ماه و هفت روز (=۱۱۱۹ روز) طول کشید. در این مدت مناصب وزیر نظام، اتابک اعظم، پیشکار دربار همایون و اتابکی ولیعهد را داشت. حکم صدارت عظما هرگز برای او صادر نشد. اما در

معنی اختیارات رسمی و قانونی او از صدارت گسترده تر بود. نویسنده صدر التواریخ، می نویسد: «این وزیر بزرگ هم وزارت کشور و هم امارت لشکر داشته است، ذوالریاستین بود. . . . و سایر صدور (صدر اعظم ها) در همین وزارت داخله خود به امور کشوری می پرداختند ولی در امور سپاه و لشکر اقتدار کلی نداشتند الااین که تعیین سرداران و سپه سالاران هم باز به تصویب آنها بوده است».

میرزا تقی خان امیرکبیر در دوره صدارت کوتاه خود به اصلاحاتی گسترده و ژرف در همه سطوح لشگری و کشوری دست زد. امیر اندیشه های خود راراجع به سیاست داخلی و اصلاحات عمومی در دفتری گرد آورده بود که «کتابچه خیالات اتابکی» نام گرفت. این کتابچه پس از قتل امیر در کاشان به دست یکی از «غفاری» ها افتاد که او آن را به تهران آورده و به میرزا آقاخان نوری داد و سیصد تومان مزد و پانصد تومان انعام گرفت. این دفترچه هرگز به دست نیامد ولی خود آن شخص (غفاری) آن را خوانده و مکرر در مجالس گفته بود که حاوی نقشه جمع و خرج و نقشه عسکری و غیره بوده است. اقدامات امیر فهرست وار در زیر آورده شده است:

۱- برای تعدیل بودجه مملکتی، هیاتی از مستوفیان تاسیس کرد و نظام جدیدی در کار مالیات داد.

۲- کار حسابداری (امر استیفا) ولایات را از حکومت جدا کرد که شخص وزیر و حاکم در امر مالیات دخل و تصرف ناموجه نداشته باشد. مسئول مالیات، مستوفی ولایت شد.

۳- گمرک کشور را تا زمان او به اجاره افراد واگذار می شد، زیر اداره مستقیم دولت قرار گرفت.

۴- تعیین بهای زمین های آباد و مالیات آن ها را وابسته به محصول زمان کرده و زمین ها را دوباره ارزشیابی کرد. این کار هشتاد سال پیش او در زمان کریم خان زند انجام شده بود.

۵- «دفتر امور خارجه» را برپا کرد. «تذکره = گذرنامه» درست کرد و مسولیت وزارت خارجه را خود بر عهده گرفت. در لندن و سن پترزبورگ سفارتخانه های دایمی و قنسولگری هایی در بمبیی و عثمانی برپا کرد. هیاتی از مترجمان زبان های خارجی بوجود آورد و به تربیت مترجم دست زد. مصلحت گذاران و قنسولان ایران از آن پس با دستور های کتبی به ماموریت می رفتند و مجبور به ارسال گزارش های مرتب به تهران بود.

۶- بست نشستن در اماکن مقدسه و پناهنده شدن به سفارت خانه های بیگانه را موقوف کرده و اقتدار دولت را قوت بخشید. با برقراری «نظم میرزا تقی خانی» در سراسر کشور هرج و مرج را از میان برد. در دوره قاجاریه هیچگاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید و هیچگاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. «در روزگار امیر گرگ از بره هراسان بود».

۷- اصول سیاست خارجی ایران در زمان امیر بر پایه «موازنه منفی» و رقابت روس و انگلیس بود. وزیر مختار انگلیس می نویسد «بزرگترین هدف امیر این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هر چه ممکن است بی مقدارتر نماید». با دولت های اتریش و امریکا پیمان دولتی و بازرگانی و کشتی رانی (نیروی دریایی در خلیج فارس) بست و در اندیشه کشیدن راه آهن از بغداد به هند بود.

۸- در اندیشه مشروطه بود. میخواست که با ایجاد «نظام کنستیطوسیون» رفتار حکومت را سامان دهد. به مترجم ایرانی سفارت روس که برایش خبرچینی میکرد گفته بود «خیال کنسطیطوسیون داشتم، مجالم ندادند، روس های تو نگذاشتند و انگلیسی ها هم وعده مساعدت می دادند ولی...»

۹- «خفیه نویسی = جاسوسی و ضد جاسوسی» را ایجاد کرد. ایلچی های روس و انگلیس از این بسیار ناراحت بودند. سفیر روس گفته بود

«هرچه در سفارت کرده و گفته می شود، فردا امیر از آن خبر دارد، گویا در اینجا جنی ها وجود دارند».

۱۰- در جهت اصلاحات عمومی، تشکیلات اداری کشور را اصلاح کرد. خرید و فروش حکومت ولایات را برانداخت. طبقه دهقان را از ستمگری گذشته آزاد کرد. اصول مالیاتی ایران را تغییر داد و مالیه و خزانهٔ کشور را سامان بخشید. مواجب و مستمری های گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان را کاست. برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد. بر درآمد دولت افزود و دخل و خرج دولت را موازن داد.

۱۱- در اصلاح نظام (ارتش) جدید:

مشّاقان نظام از اروپا استخدام کرد. به تربیت صاحبمنصب (افسر و درجه دار) های جدید پرداخت. فوج های تازه ایجاد کرد و از ایلات و عشایر هنگ نظامی جدید ایجاد کرد و ساخلوهای دایمی مرزی برقرار نمود. کارخانه های اسلحه سازی و توپ ریزی ساخت. لباس نظامیان را «متحدالشکل» ساخت. در تاسیس نیروی دریایی چند کشتی سفارش داد و برای کشتی های دولتی و بازرگانی پرچم ویژه درست کرد.

۱۲- در اصلاح دستگاه عدالت:

دیوانخانه و دارالشرع را بر اصول تازه ای بنیاد نهاد. امور شرعی و عرفی را از هم جدا ساخت. اقلیت های مذهبی زرتشتی و مسیحی و یهودی را از جزیه دادن رهانید. آیین آزار و شکنجه را ممنوع کرد. رسم بست نشستن را شکست و حکومت قانون را استوار گردانید.

۱۳- در اصلاح اخلاق مدنی:

رشوه خواری و دزدی و پیشکشی دادن حکام و دیوانیان و سورسات لشکریان را برانداخت. تملق گویی و القاب و عناوین ناپسندیده و مدیحه سرایی شاعران را منسوخ نمود. هرزگی و لوطی بازی و قداره کشی و عربده مستانه در کوی و برزن را از بین برد. خواست قمه زدن و برخی از آیین های سوگواری را براندازد ولی نتوانست.

۱۴- در اصلاح امور شهری:

چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت. آبله کوبی را تعمیم داد. جزوه هایی در مبارزه با آبله را میان مردم و ملایان منتشر نمود. یخچال های طبیعی را از آلودگی پاک کرد. به سنگفرش کردن کوچه ها پرداخت. نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد. برای حرفه پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت. گدایان شهر را جمع آوری کرد. از نهر کرج آب به تهران آورد و قانونی برای تقسیم آب نوشت. در بیرون از دروازه شهر تهران خانه هایی ساخت و آلونک ها را از میان برد. در همه شهرها قراول خانه تاسیس کرد و به مرمت بناهای تاریخی پرداخت.

۱۵- در نشر دانش و فرهنگ نو:

مدرسه دارالفنون را ساخت. از فرنگستان استادان قابلی استخدام کرد و به ترجمه کتاب های اروپایی درباره فنون جدید پرداخت. چاپخانه های جدید را توسعه داد. روزنامه وقایع اتفاقیه را تاسیس کرد. هیاتی از مترجمان زبان های خارجی تشکیل داد و راه آمدن روزنامه های فرنگی را به ایران باز کرد. دانشجویان ایرانی را برای فراگرفتن علوم جدید به فرنگ فرستاد.

۱۶- در رواج صنعت جدید:

کارخانه های گوناگون صنعتی و پارچه بافی ایجاد کرد. از اهل فن چند نفر را به روسیه فرستاد که صنایع غربی را بیاموزند. در رقابت با کالاهای

خارجی از صنعت ملی سخت حمایت کرد و « امتعه وطنی » را معمول ساخت. به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از مالیات معاف کرد. استادان معدن شناسی استخدام کرد و « مجمع الصنایع » از مصنوعات ایرانی تاسیس کرد و محصولات ایران را به نمایشگاه بین المللی لندن فرستاد.

۱۷- در توسعه کشاورزی:

چندین بند بر روی رودخانه ها بست. کشت کردن برخی محصولات جدید را رواج داد. شیلات دریای خزر را از روس ها گرفت و به ایرانیان سپرد. به آبادانی خوزستان توجه ویژه کرد.

۱۸- در پیشبرد بازرگانی:

از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی کرد. بر میزان صادرات افزود. آزادی واردات را عملا محدود کرد. تیمچه امیر را به عنوان « مجمع بازرگانان » بنا کرد تجارت ایران را رونق داد.

۱۹- در جهت سیاست دینی:

دستور داد به جای مدیحه و مرثیه های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مانده بود، اشعار نغز و دلکشی بسرایند. شکیبایی دینی و حمایت از حقوق اقلیت های مذهبی نیز از اصول سیاستش بود و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیت های مدنی کرد.

اصول حکومت امیرکبیر

واتسن منشی سفارت انگلیس در نوشته های خود ماهیت حکومت امیر را «استبداد منوّر» توصیف کرده است. واژه استبداد بار و معنای ویژه خود را دارد که با چگونگی رفتار حکومتی امیر نمی خواند. حکومت امیر سه جنبه داشت.

۱- بر پایه قانون و عدالت بود. ۲- بر پایه تربیت ملت برای خودگردانی بود. ۳- بر پایه نظم ویژه او بود که نظم میرزا تقی خانی نام گرفته بود. او هرگز قدرت را در راه سوء بکار نبرد، اگر چه عنصر جبر را داشت. در جامعه بسیار عقب مانده و بی سواد ایران که ایرانیان هر کار که می خواستند می کردند جبر ناگزیر بود و از آن گریزی هم نبود و شاید شرط ضروری هم بود. مفهوم نظم میرزا تقی خانی در دولت نیرومند و مستقل مرکزی که تأسیس کرد متجلی است. امیر نماینده میهن پرستی ایرانی در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپای آن روز بود. او نیز نماینده اصلاح سازمان سیاسی و اخلاق مدنی و گستراننده دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی پس از پردازش و هضم مفاهیم آن به ذائقه ایرانی بود. او از پذیرش مستقیم و ناپیراسته «تجدد غربی» تن می زد. منظور امیر از کنستیطوسیون (مشروطیت بعدی)، به نوعی از دولت منظم بود. یعنی دولتی که قواعد اداره اش « مضبوط = بنابر ضابطه و قانون »، حقوق مثبت افراد از دستبرد مصون، قانون مشورت جمعی بر اراده مطلق فردی حاکم، و به هر روی اختیار فردی محدود باشد و بطور فشرده چند عنصر اصلی دولت منظم را داشته باشد. این چند عنصر اصلی عبارت بودند از تعدیل سلطنت مطلقه، توزیع قدرت در دستگاه صدارت از راه ایجاد وزارت خانه های مختلف و تقسیم کار و مسولیت در میان وزیران، اجرای « حقوق ثابته» چون امنیت جان و مال افراد، خواه رعیت، خواه وزیر.

رابطه میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه، رابطه ویژه ای بود که مانندش دیده نشده است. نه رابطه متعارفی صدر اعظم و پادشاه در نظام

سیاسی ایرانی می ماند، و نه به عالم پیر و مریدی حاجی میرزا آقاسی و محمد شاه شباهت داشت و نه شبیه به وضع تحکم آمیز و خشک صدر اعظم مقتدری چون قایم مقام نسبت به محمد شاه بود. در حقیقت می توان گفت که مناسبات شخصی امیر و ناصرالدین شاه، یک نوع رابطه پدری و فرزندی (خالی از همه ملاحظات و تشریفات دولتی و دارای همه جنبه های عاطفی و انسانی آن) بود. ناصرالدین شاه که از پدر محبت ندید و از مادرش دل خوشی نداشت، بلکه از او بدش می آمد، از هر جهت به امیرکبیر روی آورد. این خود صمیمیت و همدلی متقابلی میان آن دو ایجاد کرده بود که بر درباریان و خارجیان بسیار گران می آمد و حسادت آنان را بر می انگیخت. در عالم مناسبات شاه و وزیر، روش امیر به عنوان مربی نیکخواه ناصرالدین شایان توجه است. یگانه هدفش این بود که شاه فن مملکت داری را بیاموزد، به مسولیت سلطنت آگاه گردد و به کارها هشیار باشد. اینجا به عنوان آموزگاری دلسوز و فرزانه، شیوه نرمی و سختی هر دو را به کار می بست. در پرورش شخصیت سیاسی شاه، همه جا تعلیمات زیرکانه ای می دهد که در گفت و شنود با نمایندگان خارجی چنین و چنان گوید. حتی مراقب رفتار عمومی شاه بود زیرا او در جوانی کم رو بود و زود دست پاچه می شد. امیر در خلوت یا در حضور، همواره از خود به عنوان غلام فرمانبردار یاد می کند و اگر کاری می کرد آن را با تصویب قبلی شاه و به نام او می کند و همواره او را زمامدار و فرمانده شناخته و به دیگران می شناساند. سراپای دفتر زندگانی سیاسی امیر دلالت بر خلوص صادقانه او نسبت به ناصرالدین شاه می کند. این نکته را خارجیان و دشمنان امیر هم تصدیق می کنند. هیچ گاه توهم خیانتی از امیر برای شاه حاصل نشد و این که او هرگز خیال خلع ناصرالدین شاه را در سر نداشته است. این اتهام را دشمنان برای او تراشیدند و پیروز شدند. دوست و دشمن و ایرانی و انیرانی بر این نکته گواهند. وزیر مختار انگلیس در تهران که سهم بسیار بزرگی در نابودی امیر داشته، پس از عزل و مرگ امیر به صراحت نوشته است: « هر خطایی امیر نظام مرتکب شده باشد و هر کاستی که در کارش بوده، بدون شبهه هیچ جرمی نسبت به پادشاه مرتکب نگشته و هیچ نیت

سوء ی درباره مخدومش نداشته است».

اهمیت مقام تاریخی امیرکبیر بر سه چیز است:

۱- نوآوری در راه نشر و فرهنگ و دانش و صنعت جدید.

۲- پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی.

۳- اصلاحات سیاسی کشوری و مبارزه با فساد اخلاق مدنی.

پایه شخصیت میرزا تقی خان پیش از آغاز خدمت دیوانی در دستگاه قایم مقام ریخته شد و پاپای خدمات دولتی و مأموریت های سیاسی او تکامل یافت. امیرکبیر از نظر رابطه اش با اجتماع، نماینده روح زمان بود و روح زمان را در بیداری مشرق در برخورد با استیفای مدنیت غرب می شناخت.

عقب ماندگی ایران علل مشخص داشت:

۱- تغییر راه تجارت اروپا و آسیا و متروک شدن راه ابریشم.

۲- استقرار ترکان عثمانی در آسیای صغیر که چون عایقی میان ایران و اروپا عمل کرده و راه رسیدن دانش نوین و حکمت را از اروپا به ایران تا چندین قرن بسته نگاه داشته بودند.

۳- شکست مفتضحانه ایران از روسیه و از دست رفتن نیم خوب ایران و پرداخت غرامت های کمرشکن و به همراه آن از دست رفتن روحیه ملی ایرانیان و پذیرفتن خفت و شلاق کاپیتولاسیون بر سر و روی ایرانیان که به دست روس و انگلیس نواخته می شد و زیرکی استعمارگران در نگاهداشت شاهان دون همت و رجال پست و دست نشانده بر سر ایرانیان.

در سفر نخستین به روسیه در اوان جوانی، چشم و گوش و ذهن میرزا تقی خان با مظاهر پیشرفت اروپا آشنا شد. دیدارهای هر روزه آنان به مدت ۱۱ ماه از دانشگاه ها و کارخانه های گوناگون و مدرسه های تعلیم سپاهی و قورخانه ها برایش آموزنده بود. دستگاه دولتی و تأسیسات سیاسی آنان را دید. قانون و قانون گذاری را شناخت. شعبه «امورات مخفی» روسیه را که ایلچیان و وزرا و کارگذاران و قنسولان و جاسوسان دولت از اداره دول خارجه استحضار می کردند، آشنا شد. با دیوانخانه امپراتوری و وزارت امور شرعی و امورات درون مملکت و چاپارخانه و بسیاری دیگر آشنا شد و دریافت که اداره کردن کشور بجز آنگونه که در ایران است می تواند باشد. رفاه نسبی مردم روس (در مقایسه با ایران فقیر) را تجربه کرد و در انجمن اندیشمندان با اندیشه ها و حکمت های گوناگون آشنا شد. امیرکبیر فارسی و ترکی خوب می دانست. با ترکان بی واسطه «دیلماج = مترجم» گفتگو می کرد. زبان عربی را به خوبی فرا گرفته بود و زبان روسی را تا آنجا می دانست که می توانست با مردم سخن بگوید و در سفر دومش با تزار نیکلای اول به روسی گفتگو کرده بود. سفر دوم و درازمدتش در سی و چند سالگی، او را با دقایق حکومت و تمدن عثمانی آشنا کرد. با «تنظیمات جدید» آنان که کوشش در راه اصلاح کشور عثمانی بود آشنا شد. با معمار تنظیمات جدید، یعنی رشید پاشا دوست بود و مراوده و مکاتبه داشت. تنظیمات جدید با فرمان عبدالحمید و صدارت رشید پاشا در سال ۱۲۵۵ قمری با صدور «خط همایون» و یکم و دوم ۱۲۶۱ آغاز شده و ادامه داشت. امیر مسیر آن را با دقت می پایید. این همه، امیر را مصمم به ایجاد اصلاحات عمیق در نظام اجتماعی و سیاسی ایران کرده بود.

گذشته از مطالعه در اصلاحات روسیه و تنظیمات عثمانی، سرچشمه دیگر اندیشه های او آثار مؤلفان فرنگی است. در زمان سفارت ارزروم با وجود همه گرفتاری های سیاسی اش، دستور داد که کتاب های اروپایی را گرد آورده و به فارسی ترجمه کردند. مهم ترین آن کتاب ها، کتاب کلان «جهان نمای جدید» در دو جلد است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همه کشورهای جهان همراه با آمارهای منظم در آن وجود داشت و توضیحات بسیاری درباره قانون آزادی و پارلمان و شورای عامه و وکلای مملکت، جمهوری، اکادمیا و کنفدراسیون و ملت به معنای سیاسی غربی آن به دست می داد. منبع دیگر اطلاعات میرزا تقی خان، روزنامه های خارجی بود که به دستور او از اروپا و هندوستان به ایران میرسید و ترجمه می شد.

پایان کار

آنچه که امیر کرد و نکرد در سه گروه ناخوشایند بود. «جمع رعایا به بودن امیر راضی و دعاگوی نظم میرزا تقی خانی بودند». کسبه و خرده پا و طبقه بازرگانان و صنعت کاران و کشاورزان که کارشان خوب رونق گرفته بود پشتیبانان امیر بودند. دیدیم که در شورش ساختگی سربازان ارگ، مردم شهر دکان و بازار را بستند و به مقابله آنان برخاستند «به طوری که در این مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به نفع وزیر دیده نشده بود». از طبقه حاکم، اهل قلم و مستوفیان نیز بطور کلی روی دل به سوی حکومت امیر داشتند. گروه محدود درس خوانده ای که تازه به دستگاه دیوان راه یافته بودند، اعتقاد به اصلاح و ترقی داشتند. از طبقه روحانی شهرها و روستاها مخالفتی دیده نمی شد. از اینان،

چند روحانی بسیار بانفوذ که سروسری با سفارت خانه و «درخانه = دربار» داشتند مخالف جدی و کارای امیر بودند. مهمترین دشمنان امیر «اعیان» چه روحانی و چه غیرروحانی بودند. چون امیر به آنان مجال تعدی و خودسری نمیداد. کهنه درباریان، بیشتر شاهزادگان و به ویژه رؤسای قوم و قبیله قاجار (شیرخان عین الملک رییس ایل، سلیمان خان (خان خانان برادر مهد علیا) و سردسته همه دشمنان امیر، مادر ناصرالدین شاه (مهد علیا) بودند که از روز نخست توطیه می کردند تا میرزا آقاخان نوری را به جای امیر بنشانند. در دولت منظم امیر جلوی جاه طلبی اعیان گرفته شده بود. نه می توانستند در اداره سیاست دخل و تصرف کنند و نه توان دستبرد زدن به مال و حقوق مردم را داشتند. مهد علیا به شاه نوشته است که «میرزا تقی. . . . شاهزاده های بیچاره را از سگ کمتر کرده است» .

دشمنان داخلی امیر از همیاری و همکاری بی دریغ سفارت خانه های روس و انگلیس برخوردار بودند. امیرکبیر سد راه نفوذ و سیاست استعماری انگلیس و روس بود و چون خاری در چشم آنان فرو می رفت . بررسی نامه هایی که میان امیر و وزیرمختار روس (پرنس کینیاز دالگوروکی) و کلنل جاستین شیل وزیرمختار انگلیس رد و بدل شده است نشانگر واکنش های متقابل امیر با آنان است. اگر آنان بنا بر قوانین و ادب دیپلوماسی نوشته اند، او هم با رعایت ادب ایرانی پاسخ داده است. هرآنگاه که نامه هایشان کمی تند شده است، او هم باز با رعایت ادب، به تندی پاسخ داده است و اگر پا را از گلیم فراتر نهاده و گستاخی کرده اند، او هم به همان اندازه به تندی و عتاب آنان را سرجایشان نشانده است. سفیر روس بی ادب تر از همتای انگلیسی اش بوده. او نه تنها خود را نماینده دولت استعمارگر روس می دانسته بلکه به اسلحه برنده کاپیتولاسیون و انقیادات عهد نامه های ترکمانچای و گلستان نیز مجهز بوده است. اینان ایران را تیول خود می دانستند و برای ایران استقلالی قایل نبودند. در کوچکترین امور داخلی و خارجی ایران دخالت کرده و امر و نهی میکردند. اطاعت بدون قید و شرط شاهان قاجار، بیشتر باعث جری تر شدن اینان بود. در نامه ای، کلنل شیل، ایرانیان را این گونه وصف کرده

است: «چیزی که در این مملکت وجود ندارد، شرف و حیثیت و ایمان و حق شناسی است. سودپرستی و طمع ورزی حاکم بر هر چیز است و انگیزه های آنی و هوس و نیرنگ بر این جامعه مستولی است». آنان که با او سروکار داشتند، درباریان و اعیان روحانی و غیرروحانی بودند که در بالا ذکرشان رفت. او با قاطبه ایرانی سروکار نداشت. روشن است که کلنل شیل آنچه را دیده وصف کرده است. او با فرومایگانی سروکار داشت که لایق همان توصیف ها بودند و هستند. با به دیده داشتن «هر که نقش خویشتن بیند در آب» شنیدن این اوصاف از دهان نماینده دولتی که خود هرگز پای بند هیچ گونه اخلاق و بند اجتماعی و سیاسی نبوده و در سیصد سال گذشته عامل بزرگترین کشتارها، دزدی اموال ملل استعمارزده و تزویر و نابکاری های سیاسی و پیمان شکنی بوده و جان میلیون ها انسان را به هدر داده است، دردناک است. این دو نماینده استعمار، ناگهان خود را با وزیری روبرو می دیدند که از ایران سرفراز و مستقل سخن می گفت و حرف خود را با قدرت به پیش می برد. روس منحوس و انگلیس پرتدلیس (لقب این دو کشور در ایران آن زمان)، همواره دو رقیب بوده اند اما در این رقابت همزیستی مسالمت آمیز داشته اند و هرگاه که منافعشان ایجاب می کرده با هم ساخته و دشمن مشترک را از پای در آورده اند. تاریخ نشانگر این حقیقت است. در زمان ما هم، این می کنند به گونه ای دیگر حال سازمان ملل را هم چماق دست خود دارند. در زمان امیر هم با هم ساخته و به دست درباریان، نقشه خود را عملی کردند. حقیقت این است که سیاست بازان چه خودی و چه بیگانه را می توان خرسوارانی دانست که زیرک اند. خر را دیده و بر آن پالان نهاده و سواری می گیرند. گناه اصلی به گردن مردم ماست که سواری داده اند. عامل اصلی شکست جنگ ایران و روس که به عهدنامه های ترکمانچای و گلستان انجامید، الهیارخان آصف الدوله و چون او ایرانیانی چند بودند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با پول دیگران ولی به دست ایرانیان انجام شد. خون امیر را هم عنصر فاسد درباری و روحانی و خارجی ریخت. . . . . . که بزور دست های ما به گردما می رود این بی زبان دیوارها بالا.

امیر تا پیش از ماه های واپسین حکومتش از پشتیبانی کامل و محبت قلبی ناصرالدین شاه برخوردار بود. بررسی نقش درباریان می تواند به یافتن ریشه رویگردانی شاه از امیر کمک کند.

۱- مهد علیا

جهان خانم مشهور به نواب و ملقب به مهد علیا، دختر امیر محمد قاسم خان قاجار، زن مطلقه محمد شاه قاجار و مادر زن امیر کبیر، زنی بسیار باهوش، جاه طلب و تجمل دوست بود. خط و سوادی داشت و به شیوه چلیپا خوب می نوشت. او از زیبایی بی بهره بود و در فن مکر زنانه استادی بی بدیل بود. منش او را قدرت پرستی و جنون جنسی می ساخت. زندگی او پرورده این دو عنصر بود. محمد شاه از جهان خانم بدش می آمد و طلاقش داده بود اما از دست او خلاصی نداشت و در برابرش عاجز بود. در دوره فترت بین مرگ محمد شاه و پادشاهی ناصرالدین شاه، مهد علیا نایب السلطنه وار حکومت کرد. شاه تازه برخلاف میل مادرش، میرزا تقی خان را به صدارت گماشت و خواهر خود را به همسری او درآورد. این همه در عالم مادرشاهی بر مهد علیا گران آمده بود. او از همان آغاز صدارت امیر برای او توطیه چینی می کرد تا شاید اعتماد شاه را از امیر برگیرد ولی موفق نمی شد. ناصرالدین شاه از مادرش نفرت داشت و او را به خود راه نمی داد. رفت و آمد او و درباریان را به خانه اش محدود کرده بود. به حسینعلی خان معیر الممالک درباره رفت و آمد زن او به خانه مادرش گفته بود « زنی که به خانه مادر من رفت به درد تو نمی خورد، طلاق بده » . او هم طلاقنامه زنش، دختر فتحعلیشاه را آماده کرده بود. روزی که زنش را در خانه مهد علیا یافت، همانجا مطلقه اش کرد. رفتار اجتماعی و جنسی و مردبارگی بی اندازه مهد علیا، چه در خانه اش و چه در خلوت خانه اش (امامزاده بی بی زبیده، میان تهران و شهرری) شهرت عام داشت و این بر ناصرالدین شاه گران می آمد. امیر نه تنها با مهد علیا

مدارا می کرد، بلکه تقاضاهای او را بر می آورد که دشمنی اش را برنیانگیزاند. او در پی دلجویی از مادر زنش می کوشید. نقشه مهد علیا و همدستانش این بود که در ذهن شاه این توهم را راسخ گردانند که امیر قصد خیانت و تصاحب تخت و تاج را دارد. این اندیشه را به وسیله درباریان و بزرگان طایفه قاجار و میرزا ابوالقاسم امام جمعه بانفوذ (تهران) که دشمن سرسخت و زخم خورده امیر، نشر می دادند. به علاوه برای پیش بردن نقشه شان، رقاصان و خوانندگان اندرون، (برجسته ترین ایشان سلطان خانم رقاصه)، را که مورد توجه شاه جوان بودند با خود همدست کرده بودند.

۲- میرزا آقاخان نوری

میرزا آقاخان وزیر لشکر، در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی به دلیل نالایقی، دزدی و بی کفایتی، از وزارت لشکر معزول شد و به دستور حاجی چوب مفصلی خورد و به کاشان تبعید شد. پس از مرگ محمد شاه با اجازه مهد علیا به تهران بازگشت و در دستگاه زمامداری موقت مهد علیا همه کاره بود و یکی از چندین معشوق های او به شمار می رفت. مهد علیا همواره خیال صدر اعظم کردن او را در سر داشت. امیر کبیر در آغاز صدارت دستور به بازگشت او به کاشان را داد ولی پس از شورش سربازان ارک و کمک ظاهری او، امیر از راه مصلحت اندیشی با این که از نقش اصلی او در ایجاد فتنه خبر داشت از برگردانیدن او به کاشان منصرف شد و حتی برای او از ناصرالدین شاه لقب اعتماد الدوله گرفت. میرزا آقاخان نوری از زمان محمد شاه در خدمت نهانی سفارت انگلیس و حقوق بگیر آنان بوده، رسماً دستخط تحت الحمایگی آنان را داشت. او در زمان امیر، اسرار سیاسی دولت را در امور داخلی و گفتگوهای او را با سفارت های دیگر بطور «محرمانه» به سفارت انگلیس در تهران خبر می داد (نامه شیل به پالمرستون). با وجود نوکری بی قید و شرط و

خدمات میرزا آقاخان نوری به سفارت انگلیس، کلنل شیل درباره او به وزیر خارجه انگلیس، او را این چنین وصف می کند « دانش ملوّث به پول پرستی ست و مطلقاً در فکر این نیست که از کجا به دست آورده است . . . . . . از آنجا که میرزا آقاخان آدم ناقلا و نیرنگ سازی است، امیرنظام از او بدش می آید؛ به علاوه مردیست به نهایت خودفروش . . . . . اگر میرزا آقاخان دستگیر شود ضربه سختی به حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد . . . . . بنا به وظیفه ام به حمایت او بر خواهم خواست و با امیر کبیر در خواهم افتاد تا هرجا که لازم باشد . . . . هرگاه امیرنظام معزول شود، میرزا آقاخان جایش را خواهد گرفت » . امیر کبیر به دلیل حمایت بی دریغ و همه جانبه مهد علیا، درباریان و سفارت انگلیس از دور کردن او از دربار ناتوان بود.

در طول صدارت ۱۱۱۹ روزهٔ امیر، روزی نبود که توطیه ای بر علیه او چیده نشود. سفارت انگلیس و روس هرکدام سعی در خریدن و فساد و انقیاد امیر داشتند و شکست می خوردند. پس تنها راه چاره را در عزل و قتل بلافاصله امیر دیدند. سفیر روس با سفیر انگلیس همدست بود و غیر مستقیم با جدیت در زدودن امیر همکاری می کرد. زیرا اگر امیر معزول می شد و زنده می ماند امکان بازگشت او به صدارت بسیار بود. سرانجام کودتای سفید درباریان و انیرانیان به نتیجه رسید. ناصرالدین شاه جوان جبون بی اراده و نوکر صفت دهان بین، چنان که در درازی پادشاهی پنجاه ساله اش بارها و بارها شخصیت حقیر خود را نشان داد، تحت تأثیر گفته های دشمنان سازمان یافته امیر، خدمات بی شایبه و بی دریغ امیر را نادیده گرفته و فرمان عزل او را از صدارت داد (۱۸ محرم ۱۲۶۷ قمری = ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱).

«چون صدر اعظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این همه مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم. به آن کار اقدام نمایید تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم».

پنج روز بعد هم او را از امارت نظام انداخت.

امیر فرمان را نپذیرفت. سرفراز ماند، التماس نکرد و در خانه نشست.

ناصرالدین شاه را از امیر ترسانیده بودند با این تهمت که او قصد براندازی قاجاریه را دارد تا خود شاه شود.

شاه از این که مجبور به عزل امیر شده است شرمسار بود. به یاد وزیرش می گریست و چون از دیدارش شرمنده می گشت از او پرهیز می جست. شمشیر و حمایل خود را باز کرده توسط عزت الدوله خواهرش برای امیر فرستاد و پیغام داد برای خدا این ها را قبول کنید. فردا بیایید و مرا ببینید. در نامه هایش پس از عزل امیر به او می نویسد:

«...... قلب من آرزوی شما را می کند....... تا هستم و هستی دوستت دارم......... اگر کسی بد شما را بگوید، پدر سوخته ام او را جلوی توپ نگذارم...... بیا من و شما یکی باشیم و با هم کار کنیم.»

معلوم است که در درونش خلجانی برپاست و این زاده جنگ شور و عاطفه و ادراک، با سیاست و تلقینات درباریان است. باز می نویسد: «ای کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری را بکنم....... به خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم، گریه می کنم. به خدا قلب من آرزوی شما را می کند. اگر باور می کنید و بی انصاف نیستید من شما را دوست دارم». این ها همه

نشانه هایی از ناتوانی نفسانی پادشاه ۲۲ ساله ایست که نمی توانست اراده خود را بر اطرافیانش تحمیل کند. یا از آنان ترسان است.

به جای امیر، نرم کرده مهد علیا و سفارت انگلیس، میرزا آقاخان نوری به ظاهر تحت الحمایگی انگلیس را پس داده و صدر اعظم شد. از نوشته شیل، وزیرمختار انگلیس بر می آید که او این ترک تحت الحمایگی را جدی نگرفته و همچنان او را تبعه و تحت الحمایه انگلیس نگاه داشته است. او در نامه ای به وزیر خارجه انگلیس در این باره نوشته است: «از آنجا که الغای تحت الحمایگی با پافشاری شاه و به زور بوده است، نمی دانم آن را معتبر بدانم ؟، دستور لازم صادر فرمایید. . . . . . اگر او را دستگیر کرده و دارایی اش را ضبط دیوان کنند. . . . از او به عنوان عنصر تحت الحمایه انگلیس، البته اگر در هر حال به سفارتخانه روی آورد پناهش خواهم داد».

پس از عزل امیر از صدارت و امارت نظام، وزیرمختار روس پرنس کینیاز دالگوروگی به طور نمایشی و به عنوان «محافظت امیر»، چند سالدات روسی را در اطراف خانه امیر گمارده و پس از چند ساعت به خواست امیر آنان را فراخواند. هر دو سفیر به ظاهر از عزل امیر اظهار تأسف کرده اند. امیر در ظاهر به امارت کاشان و در حقیقت تحت الحفظ به تبعید به آنجا فرستاده شد و با عزت الدوله و فرزندانش در باغ شاه فین اقامت کرد. عزت الدوله که همواره از مسموم شدن امیر هراسان بود، با هشیاری از امیر مراقبت می کرد و خوراک های امیر را پیشاپیش، خود می خورد تا از سلامت آن مطمین شود. او هرگز امیر را تنها نمی گذاشت تا سحر روز جمعه (۱۷ ربیع الاول ۱۲۶۸ = ۱۰ ژانویه ۱۸۵۲) که امیر برای استحمام به گرمابه باغ فین رفت. بنا به توطیه قبلی، علی خان فراشباشی (حاجب الدوله بعدی به پاداش قتل امیر) که از برکشیدگان خود امیر بود با همدستانش در حمام کمین کرده بودند. آنان امیر را از گرمابه شاهی به حمام

خدمه مجاور کشانده و فرمان شاه را برا او خواندند:

«چاکر آستان ملایک پاسبان، فدوی خاص دولت ابدمدت، حاج علی خان پیشخدمت خاصه و فراشباشی دربار سپهر اقتدار. مأمور است که به فین کاشان رفته، میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد»

حاجب الدوله به امیر اذن دیدن زن و فرزند نداد و با عقب انداختن زمان کشتنش موافقت نکرد. بنا به خواست امیر رگهای دستان امیر را بریدند و پس از بی حال شدن امیر در اثر خونریزی، با تپاندن دستمالی به حلق امیر به زندگی او خاتمه داد. عزت الدوله آنگاه از این آگاه شد که کار از کار گذشته بود. او پیکر بی جان امیر را در گورستان پشت مشهد کاشان به امانت دفن کرد و بقایای آن شهید را پس از چند ماه به کربلا برد و در آرامگاه ابدی اش در اتاقی که درب آن به سوی حرم شهید کربلا باز می شد به خاک سپرد. در کنار امیر، پسر و برادرش آرمیده اند.

بر سنگ گور امیر اشعار این اشعار نوشته شده است:

آه که در جهان دون از صدمات این غما — عالم روز واپسین گشت عیان به عالما

خاک ملال از جهان رفت به هفتم آسمان — رفت به گلشن جنان وارث آصف جما

کارگشای متقی، حارس ملک دین تقی — آنکه ز سهم او شقی شد به سوی جهنما

راد امیر دادخواه، میر جهانیان پناه — آنکه بسوخت نظم او خرگه ترک و دیلما

دولت خسرو عجم کرد چنان بری ز غم — کز کف دیو دست جم، باز گرفت خاتما

تیغ یلان تیزرو، ماند به کف چو ماه نو — رفت به قلعه او گرو، نیزه و گرز رستما

آه ز چرخ واژگون، کز حرکات بی سکون — کرد به خاک سرنگون، سرو سهی دمادما

خاصه اتابک زمن، بنده خاص ذوالمنن — کرد سیاه تن به تن، رستم و سام و نیرما

دادگری بنای او، ابر کرم عطای او — شعر من و ثنای او، هست چو قطره و یما

بست چو بار زین سفر، روح امیر نامور — شد ز مدار تا مدر، ماه صفر محرّما

هاتف رحمت خدا، خواند به گوش این ندا — کز در بندگی درآ، تا که شوی مکرّما

سال وفات او ز غم، کلک سرور زد رقم — گفت که بی زیاد و کم، «آه امیر اعظما»

با عزل و مرگ امیر، میرزا آقاخان نوری هر آنچه را که امیر رشته بود پنبه کرد. انگلیس و روس اقتدار خود را باز یافتند و درباریان به لفت و لیس و کاسه لیسی ادامه دادند. ناصرالدین شاه به مدت پنجاه سال شاهی مستبد و دست نشانده بیگانگان بود. کارهای امیر را پی نگرفت و در گرماگرم انقلاب صنعتی با نگاهداشتن ایران در شرایط قرون وسطایی، خود را در ردیف ننگین ترین شاهان ایران قرار داد و به ایران صدماتی جبران ناپذیر وارد آورد که هنوز درگیر آنانیم . او به زودی به قبح و ننگ کارش پی برد. او به میرزا آقاخان نوری گفته

است: «من صدر اعظمی را از دست دادم و تو «صدر اعظمی» را بدست آوردی». و اما مردم ایران، که شاه و درباریان «عوام کالانعام = مردم مانند حیوان» میخواندندشان؛ در سوگ امیر و از دست رفتن نظم میرزا تقی خانی تا سال ها می گریستند. کنت دو گوبینو که چند سال بعد به ایران آمد می نویسد «مردم تهران قضیه ناگوار کشتن امیرنظام را نقل می کنند، به یاد او می گریند و بر شاه و اعتماد الدوله صدر اعظم فعلی لعنت می فرستند».

سخن پایانی

اقدامات و اصلاحات امیرکبیر، دورانی را در ایران ایجاد کرد که اگر چه با مرگ او بسیار از توان افتاد ولی نمرد و چون اخگری در تاریکی درخشید و درستی ها و نادرستی ها، بایست ها و نبایست ها، شایست ها و نشایست ها را به آن زمانیان و از پی آمدگانشان نمایاند. مردم ایران دوران امیر را تجربه کردند و دانستند که حکومت چه باید باشد و چه نباشد. دوران او در حافظه تاریخ ماند. جانشینانش بسیار کوشیدند که او کارهای او را سیاه جلوه دهند و با زور و تزویر ۶۰ سال دیگر هم کردند آنچه را که پیش از آن می کردند ولی دیگر آن سو بشکسته و آن پیمانه ریخته بود. امیر نطفه قانون مندی و قانون گذاری و عدالت خانه (کنستیطوسیون) را در زهدان تاریخ ایران بست و کوشش انیرانیان و اهریمنان ایرانی نما، در سقط کردن این جنین مؤثر نشد. دیر و زود داشت ولی سوخت و سوز نداشت. با این که نواده دختری اش (محمد علی میرزای مخلوع) هر چه در توان داشت کرد ولی خود به زباله دان تاریخ افتاد. زایش قانون گذاری و عدالتخانه لاجرم بود و ایران آن را از میرزا تقی خان آشپز زاده فراهانی دارد.

تا کنون از آنچه که امیرکبیر کرد گفتگو شد. جای آن دارد که از آنچه که او نکرد گفتگو شود. امیر با آنچه که کرد و آنچه که بود جایگاهی بس بلند در تاریخ ایران برای خود ساخت. جایگاهی که بزرگمهر و نظام الملک و حسنک وزیر و خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه نصیرالدین طوسی باید با حسرت به آن بنگرند. به راستی امیر چه کرد که این چنین بر ما گرامی ست؟. چون نیک بنگریم کاری بجز انجام وظیفه اش نکرد. او در کارش صادق بود. به مخدومش وفادار و خدمتگزار مردمش بود. آیا این ها همه وظیفه هر وزیر و هر کس نیست که درستکار و پرکار، وفادار و خدمتگزار باشد؟. او در برابر آنچه که کرد از دولت زمان دستمزد گرفت. پس چه کرده است که این چنین، اکنون که یکصد و پنجاه و پنج سال از مرگش می گذرد، ایران هنوز به یاد او ست و از او سپاس گذار است و رعیت زاده ای چون من برایش سوگنامه می نویسد و تاریخ این چنین دستمزد کلانی به او هدیه کرده و خواهد کرد؟.

راز این کار شاید در آنچه که امیر نکرد و نبود، باشد. امیر نادرست نبود، دزد نبود، زورگو نبود، مستبد نبود. به مال و ناموس مردم و کشور نگاه ناپاک نکرد. با بیگانه نساخت. نوکر اجنبی نبود. عهد شکن نبود. دروغ نگفت و عوام فریبی نکرد و گندم نمای جو فروش نبود. کم فروش نبود و بسیاری صفات دیگر را که همگنانش داشتند و دارند، نداشت. اخگری بود که در تاریکی درخشید و با روشنایی خیره کننده اش، اهریمن تاریکی را تا به ابد رسوا کرد. همتای او محمد مصدق بود که خود را به عشق «نوکر مردم» لقب نهاد. این دو مرد بزرگ، معیار آنچه که یک دولتمرد باید باشد و نباشد بودند. به این دلایل بود که به زودی به اسطوره های مردم تبدیل شدند.

می چکد خون امیر،

تا به جاوید زمین.

نام و ننگ اسطوره ست،

از امیری در فین،

یا ز شاهی ننگین.

یکصد و پنجاه و پنجمین سالروز مرگ امیر

بیستم دی ماه ۱۳۸۵، دهم ژانویه ۲۰۰۷

علی محمد آقامحمدی

بیکرزفیلد، کالیفرنیا

****

پیشگفتار چاپ دوم

چاپ نخستین « در سوگ امیر» مقدمه ای کوتاه داشت. پس از انتشار آن، خوانندگان به ویژه جوانان از نبود زندگی نامه امیرکبیر شاکی بودند. اینان می گفتند که می دانیم که امیرکبیر مردی بزرگ بوده و کارهایی بزرگ کرده است ولی جزییات لازم را نمی دانیم. می گفتند

که رجوع به کتاب های تاریخی برای همگان میسر نیست. این کمبود را در این چاپ جبران کرده ام.

درباره امیرکبیر کتاب ها و مقالاتی چند نوشته شده اند که برجسته ترین آن ها کتاب «امیرکبیر و ایران» نوشته دکتر فریدون آدمیت است.

نخستین چاپ این کتاب در سال ۱۳۲۳ خورشیدی بوده و چاپ هفتم آن که در دست من است در سال ۱۳۶۲ خورشیدی توسط انتشارات خوارزمی منتشر شده است و بالغ بر هشتصد صفحه است. این کتاب شاید نخستین کتاب تاریخی - علمی و مستند در زبان فارسی باشد که بر پایه صحیح ترین مراجع فارسی و فرنگی و اسناد وزارت خارجه ایران و انگلیس و فرانسه و روس و دیگر منابع معتبر (۶۶ منبع فارسی و ۳۱ منبع فرنگی) با رعایت امانت و بی طرفی نوشته شده است. کتاب معتبر دیگر کتاب امیرکبیر نوشته حسین مکّی است که تنها یک بار به چاپ رسیده است.

در چاپ دوم «در سوگ امیر»، زندگی نامه امیرکبیر روایت دکتر فریدون آدمیت را به گونه ای فشرده آماده کرده و تقدیم خوانندگان کرده ام. منظومه یا نمایشنامه منظوم در سوگ امیر پانزده سال پیش فراهم شد. آن را به گونه ای آماده کردم که بشود توسط یک نقال در قهوه خانه ها نقل شود یا در صحنه تآتر دبیرستان ها به وسیله دانش آموزان به روی صحنه آید و به دکور و صحنه آرایی نیاز نباشد. آقای پرویز صیاد آن را فیلمنامه ای دانست. هر چه که باشد، مقصود من روایت سال های واپسین امیر به شعر و بیشتر شناسانیدن او به نسل های آینده ایران است. به راستی که گاهی تنها یک نفر می تواند چه تأثیری در سرنوشت یک کشور داشته و از دست رفتن او چه میزان زیان دیرپا و جبران ناپذیر به بار آورد.

فروردین ۱۳۶۸ خورشیدی

علی محمد آقامحمدی

بیکرزفیلد، کالیفرنیا